

تفسیر قرآن به قرآن و جایگاه سنت

آیت الله محمد هادی معرفت

در روزهای پایانی سال 1427 قمری که در کشاکش آماده‌سازی این شماره بودیم، ناگاه موج سهمگین حادثه ما را به سختی نواخت و داغ و دریغی بس ناگوار بر جانمان نشاناند. فقدان دردناک بزرگمرد عرصه اندیشه دینی و قرآنی، پاسدار توانمند معارف و حیانی، طلایه‌دار پژوهش‌های عالمانه در تفسیر و علوم قرآنی، فقیه فرزانه و مفسر ارجمند آیة‌الله محمد هادی معرفت (قدس‌الله نفسه الزکیه) فاجعه زیانبار و ثلمه‌ای بزرگ بود که هرگز التیام نخواهد پذیرفت.

آن بزرگمرد وارسته بیش از نیم قرن به تلاش و جهادی بی‌وقفه در جهت تعلیم و تحقیق و تألیف در عرصه‌های فقه و تفسیر و قرآن‌پژوهی پرداخت و با پایمردی و سخت‌کوشی هر چه تمام‌تر بنیاد پویایی گران ارج را در عرصه نواندیشی دینی، فقهی و قرآنی در سطح مراکز علمی و فرهنگی و آموزشی و پژوهشی کشور پی‌ریزی کرد که آثار خجسته آن به گونه‌ای بالنده و فزاینده استمرار داشته و دارد. دستاورد تلاشهای فکری وی پرتأثیرترین و جریان‌سازترین داده‌های علمی در چرخه پویای اندیشه ناب و حیانی بوده و از رهگذر این تلاش و پویای مبارک، ماندگارترین آثار گرانسنگ علمی را در این عرصه به یادگار نهاده است.

برخی از تألیفات آن متفکر ارجمند در نوع خود بی‌نظیر و غیرقابل مقایسه با آثار دیگر است. تألیف ده‌ها کتاب ارزشمند در عرصه‌های مختلف علوم و معارف دینی، نگارش ده‌ها مقاله تحقیقی در زمینه‌های گوناگون فقهی، تفسیری، سیاسی، کلامی، معرفتی، ادبی و... ایراد سخنرانی‌های علمی در مجامع و کنگره‌های بزرگ علمی داخل و خارج، تدریس در عالی‌ترین سطوح فقه و تفسیر و علوم قرآنی در مهم‌ترین مراکز حوزوی و آموزش عالی. همکاری علمی مؤثر با عالی‌رتبه‌ترین مراکز و مؤسسات علمی - آموزشی حوزه و دانشگاه، حضور عالمانه در بسیاری از دانشنامه‌ها و موسوعه‌ها و نشریات علمی و... همه آنچه یاد شده افزون بر رسالت سنگین فقهت و مرجعیت، از جمله تلاشهای سترگ ایشان در میدان جهاد علمی و عملی است.

بررسی ویژگی‌های کم‌نظیر فکری، علمی، عملی و شخصیتی ایشان خود نیازمند پردازی ویژه و مجالی گسترده است. چنان‌که بررسی روش علمی ایشان در تدریس و تحقیق و تألیف و نیز کتابشناسی و سرگذشت پژوهی آن اندیشور فرزانه وظیفه‌ای بایسته و لازم است.

فصلنامه پژوهشهای قرآنی و دست‌اندرکاران و نویسندگانی که در مکتب فکری استاد علامه شاگردی کرده‌اند و از نخستین روزهای شکل‌گیری فصلنامه از خرمن پرفیض دانش ایشان بهره‌ها برده و خوشه‌ها چیده‌اند، بر خود فرض می‌دانند که در حد توان و بضاعت خود و نه در شأن بلند و والای استاد، وظیفه بایسته خویش را بگذرانند. به همین دلیل در آینده نزدیک شماره‌ای ویژه به یادبود آن فقید علم و تحقیق عرضه خواهیم کرد.

اینک در این مجال، ضمن عرض تسلیت فقدان اسف‌بار حضرت ایشان به همه ره‌پویان عرصه دانش و پژوهش بویژه قرآن‌پژوهان گرامی، به ارائه آخرین سخنرانی منتشر نشده حضرت استاد که یک روز، پیش از ارتحال ایشان در همایش تجلیل از دین‌پژوهان برتر کشور در قم ارائه گردیده دست می‌یازیم.

در این سخنرانی چنان که می‌نگرید یکی از دغدغه‌ها و پرسشهای بنیادین و بسیار بااهمیت در مقوله روش تفسیر و نقش سنت و روایات در این میان مطرح شده و پاسخی که دستاورد سالها تأمل و کاوش استاد بوده و چنان که خود فرموده‌اند تاکنون طرح نشده و نگارش نیافته بوده ارائه شده است.

پرسش مطرح شده این است که: چگونه علامه طباطبایی با آن که خود بر نیازمند نبودن تفسیر قرآن به غیر قرآن - حتی روایات - تصریح کرده، و بر تفسیر قرآن به وسیله قرآن بسنده و تأکید فرموده، با این حال در مقام عمل و در جای جای تفسیر گران‌سنگ خویش - المیزان - از روایات پیامبر و اهل بیت‌علیهم‌السلام فراوان بهره جسته است. این تناقض‌نمایی در ایده و عمل علامه چگونه پاسخ خواهد یافت؟

در پایان سخن استاد وعده عرضه چندین نکته دیگر از این دست مطرح شده اما دریغ و افسوس که استاد یگانه ما فردای آن روز دعوت حق را اجابت کرد و ما را از روشنای شمع وجود ذی‌جودش محروم ساخت.

آری او به ابدیت پیوست و پیکرش درون مگاک آرמיד، اما نام و یاد او و پرتو اندیشه‌اش زمین و زمان را معطر ساخت. یادش گرامی و راهش پررهرو باد.

با سپاس از دبیرخانه دین‌پژوهان کشور که متن این سخنرانی را در اختیار ما نهادند. یادآوری می‌شود که آنچه در میان گروه گذاشته شده تیرهای پیشنهادی ما جملاتی می‌باشد که از سخنان دیگر استاد استفاده شده و جهت تکمیل مراد ایشان افزوده شده است.

پژوهشهای قرآنی

بسیار خوشوقتم که خود را در جمع پژوهشگران و محققان دینی که مایه افتخارند، می‌بینم. اساساً حوزه با وجود پژوهشگران و اندیشمندانی مانند شما امیدوارکننده است و من از مدت‌ها پیش به روند حوزه، خوش‌بین بوده و هستم. شما هماهنگ با ابزار زمان و ابزار جهانی به تقویت و ترویج دین برخاسته‌اید و این حاکی، از روشن‌بینی شماست. بنده این افتخار را دارم که بتوانم خودم را یکی از شما به حساب آورم. برای سخن امروز چند مطلب به نظرم رسیده که برای من همواره دغدغه‌آفرین بوده و مرا رنج می‌داده و گمان می‌کنم برای شما نیز دغدغه است، لذا طبق مرسوم خودم در جمع فضلا مطرح می‌کنم و از فکرشان استمدادمی جویم.

یکی از آن دغدغه‌ها که همیشه بنده را آزار می‌داده، مسأله‌ای است که علامه طباطبایی (قدس سره‌الشریف) مطرح فرموده است.

علامه یکی از متفکرین و اندیشمندان سطح بالای عصر اخیر است و این تفسیر شریف المیزان، مجموعه‌ای از افکار نو و تحقیقات والای این مرد بزرگ است. ولی مشکل این است که امثال بنده نوعاً به بعضی نکات دقیقی که ایشان در این کتاب پرارزش به ودیعه نهاده کمتر توجه می‌کنیم و چه بسا برخی

نکات قابل توجه را خیلی عادی می‌نگریم یا سعی می‌کنیم نپذیریم. علامه بسیار بزرگ است و افکارش نیز بسیار بزرگ است و باید در آنها تعمق کرد.

یکی از مطالبی که ایشان مطرح کرده‌اند، همین تفسیر قرآن به قرآن است. وی تصریح می‌کند که نبایستی در تفسیر و فهم آیات قرآنی از غیر قرآن بهره گرفت، گرچه آن غیر، احادیث و روایات باشد و اساساً می‌گوید برای روایات، در کنار قرآن و در مقام فهم قرآن هیچ اعتباری نیست. و باید قرآن را با خود قرآن فهمید. و قرآن که خود «تبیان کل شیء» است، حاشا آن لا یكون تبیاناً لنفسه. این را همه در عبارت ایشان می‌بینیم. اما آنچه مایه تأمل و تفکر است، این است که خود علامه (رضوان‌الله علیه) وقتی به سراغ آیات می‌رود با ذهنی الهام یافته از روایات به سراغ آیات می‌رود؛ یعنی پیداست که وقتی آیه را تفسیر می‌کند، ذهنیتی دارد که از روایات گرفته است.

این نکته‌ای بس دغدغه‌انگیز است و لذا راه حلی که برای این مشکل به نظر رسیده در جمع فضیلتی دوره تخصصی تفسیر گفته‌ام و برای شما هم می‌خواهم عرض کنم، ولی هنوز روی کاغذ نیامده است. بنده تا مطلبی را چندین بار در جمع فضیلت مطرح نکنم، روی کاغذ نمی‌آورم.

[بهره‌وری از روایت در تفسیر آیه]

پیش از ورود به مطلب، باید توجه داشت، اصولاً تفسیر در جایی است که مشکلی در آیه به وجود آید و گرنه ترجمه آیات، تفسیر نخواهد بود. مثلاً در باب تعریف «تفسیر به رأی» اختلافی میان آقای خوبی و علامه به نظر می‌رسد. آقای خوبی می‌فرمایند اگر کسی طبق قواعد مقرر در مقام محاوره به سراغ آیات برود و آیات را تفسیر کند، این تفسیر، تفسیر به رأی نیست و اگر بر خلاف قواعد مقرر فهم محاورات به سراغ آیه برود، این تفسیر به رأی است. علامه می‌فرماید: «اساساً اگر برای فهم آیات به سراغ قواعد مقرر بروی، این تفسیر به رأی است».

این تناقض میان سخن این دو مرد بزرگوار که هر یک استوانه تفسیر هستند، دیده می‌شود. ولی علامه نظر به آیات مشکله دارد؛ چون تفسیر، «كشف القناع عن اللفظ المشكل» است. اگر اشکال و ابهام و پیچیدگی در لفظ آیه وجود داشته باشد که لفظ نتواند گویای معنای خود باشد، مفسر کار خود را انجام می‌دهد و به کمک ابزار مناسبی که در اختیار دارد رفع مشکل می‌کند و این تفسیر است. لذا ایشان می‌فرماید اگر در موردی با این ابزار متعارف در پی حل مشکل باشی، امکان نخواهد داشت و این تحمیل بر قرآن است. اما آقای خوبی که استناد به قواعد مقرر را مجاز می‌شمارد و مصداق تفسیر به رأی نمی‌داند، به این گونه موارد نظر ندارد؛ بلکه مراد ایشان فهم معنای ظاهر عبارت آیه است. و لذا خود ایشان در آخر، می‌فرماید: «گرچه استناد به قواعد مقرر برای فهم قرآن، تفسیر نیست. یعنی آخر سخن ایشان با سخن علامه تلاقی دارد و مطابق می‌گردد».

مثلاً در آیه «فمن حجّ البیت أو اعتمر فلا جناح علیه أن یطوف بهما» (بقره / 158) برای مفسر مشکل به وجود می‌آید؛ زیرا «لا جناح» یعنی گناهی نیست، حال آن که سعی بین صفا و مروه واجب و رکن است. چگونه قرآن می‌گوید: «لا جناح». علامه می‌گوید چگونه می‌توان با قواعد مقرر این اشکال را از آیه رفع کرد. بنابراین محط نظر علامه و بزرگان، آیات مشکل و راه حل تفسیر چنین آیاتی است.

در باب استفاده از روایات برای تفسیر قرآن نیز وقتی علامه می‌فرماید نایستی به سراغ روایات رفت و از راه آن آیه را معنا کرد، این «سراغ روایت رفتن» دو قسم است، یکی این که از این روایت [و به کمک این روایت] معنایی به دهان آیه بگذاریم، این قسم لایمکن، زیرا قرآن باید خودش گویای حقیقت خودش باشد، و این که روایت بگوید معنای آیه این است و خود آیه گویای این نباشد، پذیرفته نیست؛ حاشا و کلاً. قرآن خودش «بیان للناس» است، «بصائر» و «نور» و «تبیان» است. این که قرآن چیزی بگوید و کسی دیگر بگوید معنای این سخن چنین است، معنا ندارد. و در این صورت قرآن «تبیان» نخواهد بود. بنابراین حل مشکل و پاسخ موضوع این جاست که یک بار به سراغ روایت می‌رویم، برای این که این روایت، معنایی را به دهان آیه بگذارد این را علامه منکر است. اما اگر به سراغ روایت برویم، برای این که فضایی را برای ما باز کند و ما را در فضایی قرار دهد که از خود آیه مطلبی را بفهمیم، این پذیرفتنی است.

{قرآن و زبان گفتاری}

امروزه این مسأله روشن است که اسلوب قرآن، اسلوب گفتاری است نه نوشتاری. و زبان قرآن، زبان گفتاری است؛ نه نوشتاری. ویژگی اسلوب گفتاری این است که در آن متکلم به ذهنیت مخاطب خاص تکیه می‌کند. برخلاف اسلوب نوشتاری که بر ذهنیت مخاطب خاصی تکیه نباید داشته باشد؛ بلکه تکیه وی باید بر مدلول الفاظ باشد و اگر بخواهد خارج از این محدوده سخن بگوید، باید سخن وی دارای قرائن لازم باشد، چون مخاطب خاص ندارد و همه خوانندگان در همه جهان، تا ابدیت مخاطب او هستند، و لذا نباید و حق ندارد بر ذهنیتی خاص یا بر قرائن موجود در مجلس و مقام مخاطب تکیه کند. اما در گفتار، این حق برای گوینده هست. در این میان قرآن، چون با اسلوب گفتاری است، بر ذهنیت مخاطبان خاص و قرائن موجود در زمان و حال مخاطب تکیه کرده است.

اکنون اگر شما بخواهید قرآن را بفهمید، باید بروید و کنار آن مخاطبان خاص که حاضر بوده‌اند بنشینید و به قرآن گوش فرادهید تا بفهمید. و باید همان ذهنیتی که آنها داشته‌اند برای شما به وجود آید، آن گاه کنار آن بنشینید و قرآن نیز بی‌هیچ ابهامی با زیبایی مطلب را بگوید.

در این میان نقش روایات، این است که دست شما را می‌گیرد و به هزار و چهارصد سال پیش می‌برد و در کنار عرب مخاطب آیه می‌نشانند و به شما ذهنیتی همانند آنها می‌دهد و فضایی مانند همان فضایی که آنها در آن قرار داشتند، برای شما ایجاد می‌کند، آن گاه می‌گوید اکنون به قرآن گوش فراده، وقتی گوش فرامی‌دهی می‌بینی بسیار زیبا سخن می‌گوید و هیچ ابهامی ندارد. بنابراین روایت نیامده معنا به دهان آیه بگذارد؛ بلکه فضایی ایجاد می‌کند تا تو از خود قرآن مطلب را دریافت کنی.

چند مثال برای این بیان می‌زنم.

[مثال نخست، آیه سعی صفا و مروه]

یک مثال همان آیه‌ای است که عرض شد. وقتی پس از 1400 سال به سراغ این آیه می‌رویم: «فمن حجّ البيت او اعتمر فلاجناح علیه أن يطوّف بهما» (بقره/158) این مشکل است؛ چون نمی‌دانیم در چه فضایی و به چه مناسبتی نازل شده و مخاطبان آیه چه ذهنیتی داشته‌اند و لذا مبهم است. سپس به سراغ امام

صادق علیه السلام می‌رویم. حضرت برای ما توضیح می‌دهد و ما را به آن فضا می‌برد و می‌گوید: در «عمره القضا» پس از صلح حدیبیه، بنابر توافق پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با مشرکین قرار بر این شد که مسلمانان سال آینده یعنی سال هفتم هجری برای انجام عمره به مکه بروند و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با آنها شرط کرد که وقتی می‌آییم باید سه روز مکه را تخلیه کنید و تمام بت‌ها را از اطراف خانه و از کوه صفا و مروه که دو بت اساف و نائله بر آنها نصب شده بودند بردارید. آنها نیز همین کار را کردند و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و مسلمانان رفتند و حج را انجام دادند. سه روز گذشت و بتها به جای اول برگشتند، ولی جمعی از صحابه به عللی هنوز سعی را بجا نیاورده بودند. وقتی برای انجام سعی آمدند، دیدند که بتها برگشته‌اند. «فتحرّج المسلمون» یعنی فکر کردند اگر الآن با وجود این بتها بخواهند سعی کنند گناه خواهد بود. احساس حرج کردند. در این جا بود که این آیه نازل شد و به آنان گفت شما احساس حرج نکنید «إِنَّ الصفا و المروة من شعائر الله» (با قطع نظر از بتهایی که بر روی آن است) فمن حجّ البيت أو اعتمر فلا جناح عليه أن يطوف بهما «بنابراین آیه دفع توهم حضر (ممنوعیت طواف) می‌کند. پس می‌بینیم امام صادق علیه السلام با این توضیح خود آیه را معنا نکرده، بلکه فقط فضایی را که آیه در آن نازل شده برای شما زنده کرده و ذهنیتی را که مسلمانان در آن موقع داشته‌اند برای شما فراهم کرده، گویا در آن فضا قرار دارید و نشسته به آیه گوش فرامی‌دهید و می‌بینید که آیه هیچ ابهامی ندارد.

[مثال دوم، آیه وضو]

یا مثلاً در آیه وضو، زراره از امام علیه السلام می‌پرسد: «من أين عرفت أن المسح ببعض الرأس...» یعنی تو از کجای قرآن این را به دست آوردی؟ حضرت فرمود: «لمكان الباء» تا این را فرمود، زراره فهمید؛ چون او عرب است و می‌داند قصه چیست. امام صادق علیه السلام نیز یک عرب اصیل است. با این سخن امام علیه السلام همان فهمی که حضرت از آیه داشت برای زراره هم حاصل شد. بنابراین امام صادق علیه السلام آیه را معنا نکرد، راه فهم آیه را به او نشان داد. در این جا کلمه مسح، خود متعدی است و نیازی به حرف تعدیه ندارد. اگر خداوند می‌فرمود «وامسحوا رؤوسكم» باید تمام سر را مسح می‌کردیم چنان که در «فاغسلوا وجوهكم» تمام صورت را می‌شوئیم. خداوند یک باء اضافه کرده که به معنای الصاق است و آن را در فعل مسح تضمین کرد؛ بنابراین تکلیف چنین است: «الصاق المسح بالرأس» یعنی تکلیف متوضی «مسح الرأس» نیست، «الصاق المسح بالرأس» است. بنابراین با همان دستی که آب وضو در آن هست بر سر می‌گذاریم و مقداری می‌کشیم، الصاق مسح به رأس محقق شده و تکلیف ساقط شده چون امتثال تحقق یافته است. می‌بینیم که امام علیه السلام با یک اشاره به زراره فهماند که این لزوم مسح قسمتی از سر را از بقاء فهمیده‌ام. و لذا تفسیر نفرمود، بلکه زراره را در فضای خاصی قرار داد تا همان گونه که امام علیه السلام از آیه فهمیده است، او نیز بفهمد.

بنابراین اگر به سراغ روایات رفتن برای فهم قرآن، برای این باشد که معنایی را از روایات بگیریم و در دهان آیه بگذاریم، این چیزی است که علامه با آن مخالفت دارد، اما اگر معنا این باشد که به کمک روایت در فضایی قرار بگیریم که ما خودمان بفهمیم، این صحیح است. لذا ایشان می‌فرماید: بعد از آن که به سراغ

روایات رفتی و این ذهنیت برایت حاصل شد، کنار آیه بنشین ببین واقعاً آیه همین معنی را می‌گفته و تو در فضای آن نبوده‌ای یا این که تحمیل بر قرآن است.

در نتیجه اگر چه عملاً ذهنیتی خاص به کمک روایت ایجاد می‌شود و به فهم آیه کمک می‌کند، اما این بدان معنی نیست که روایت، معنایی را بر آیه تحمیل کرده و آیه، خود، گویا نبوده است؛ بلکه هم اکنون، آیه خود گویای این حقیقت است.

این گونه مطالب در کلمات بزرگان هست و ما باید از این نکات با نگاه سطحی نگذریم. نکات دیگری نیز بود که وقت اجازه نمی‌دهد و ان‌شاء‌الله در مجال مناسبی خدمت شما عرض می‌کنم. والسلام علیکم و رحمۃ‌الله و برکاته.